

## حادثه ایمان

هفته گذشته، دوست عزیز نادیده‌ای، نسخه‌ای از متن پیاده و منتشر شده سخنرانی‌ام تحت عنوان «حادثه ایمان» که نوزده سال پیش در دانشگاه «زنجان» ایراد شده بود و در کتاب «آفتاب معرفت» انتشار یافته، برایم فرستاد. با خواندن متن، هم سوار بر بال خاطرات شدم و به گذشته‌ها سفر کردم و حال و هوای مکان و زمان آن سخنرانی در دوران «اصلاحات» را به خاطر آوردم؛ هم نگاه و نگرش و احوال اگریستانسپیل آن روزگار خویش را فرا یاد آوردم و لحظاتی غریب و شیرین را تجربه کردم. در پیشانی مقاله «حادثه ایمان»، این شعر سپهری آمده است: «و آنوقت من مثل ایمانی از تابش استوا گرم/ ترا در سراغاز یک باغ خواهم نشانید». آن روزگار، ویژه نامه نغز نشریه «کیان» درباره «ایمان» منتشر شده بود. خاطر هست، افزون بر مطالب دیگر؛ مصاحبه‌های نیکو و دل‌انگیز مجله با عبدالکریم سروش، مجتهد شبستری و مصطفی ملکیان را با لذت تمام خواندم و درباره مضامینش با دوستان همدل، گفتگوهای مبسوطی کردیم. «یاد باد آن روزگاران یاد باد».

در آن روزگار، به تعبیری که در دهه هشتاد شمسی، در مقاله «مجتهد شبستری و ایمان شورمندانه» ام آوردم، ایمان سپهری را بیشتر از سنخ «ایمان شورمندانه» می‌فهمیدم. رفته رفته، با تأملات و تتبعات بیشتر، هم دیگر انواع ایمان‌ورزی به روایت خویش را دریافتم؛ هم روایتیم از مقوله ایمان در منظومه سپهری تعبیر کرد. در مقاله «پاکی آواز آبها»، که در «فلسفه لاجوردی سپهری» منتشر شده، چهار سنخ ایمان‌ورزی را از یکدیگر تفکیک کردم: «ایمان شورمندانه»، «ایمان معرفت‌اندیشانه»، «ایمان از سر طمانینه» و «ایمان آرزومندانه». چند سال بعد، در سخنرانی دو قسمتی «جدال شک و ایمان» در شهر کلگری کانادا، شقّ پنجمی را هم بدان افزودم و با عنایت به گفتگوهای تأمل برانگیز و عافیت سوزایوان و آلیوشا در «برادران کارامازوف» داستایفسکی، درباره‌اش توضیحات مبسوطی دادم: «ایمان شکاکانه».

روزگاری که از «حادثه ایمان» و ایمان شورمندانه سخن می‌گفتم، با دیگر شقوق ایمان‌ورزی آشنا نبودم و به تعبیر دقیق‌تر، مسئله‌ام نبود. رفته‌رفته، هم خواننده‌ها و تأملاتم، هم تجربه زیسته‌ام، دیگر شقوق این امر مهم را بر من آشکار ساخت. ماحصل این دغدغه‌ها و کنجکاوی‌ها را در شقوق پنج‌گانه فوق صورت‌بندی کردم.

اکنون که این سطور را می‌نویسم، بیشتر در حال و هوای نگاه و نگرش رواقی به جهان پیرامونم و آرامش درون (ataraxia) را که مهم‌ترین و بنیادین‌ترین فضیلت به روایت رواقیون است، می‌بویم و جستجو می‌کنم. در این وضعیت، از ایمان شورمندانه و گرمی که در آثار بزرگانی چون عطار و

مولوی موج می‌زند و روزگاری دست‌کم فکر می‌کردم تجربه آنرا داشتم، عبور کرده و با «ایمان از سر طمانینه» و «غفلت پاک» بیشتر مأنوسم و هراز گاهی، از پی سپهری، زیر لب زمزمه می‌کنم:

پشت تبریزی‌ها

غفلت پاکی بود که صدایم می‌زد...

لب آبی

گیوه‌ها را کندم و نشستم پاها در آب

من چه سبزم امروز

و چه اندازه تنم هوشیار است

نکند اندوهی، سر رسد از پس کوه...

دورها آوایی است که مرا می‌خواند